



# شوکت نامہ

پرزاد محمد رحیمای، وزیر ایروان

« ۲ »

پژوهش گاہ علوم انسانی و  
پرتال جامع علوم

از

محمد تقی دانش پژوه



پښتونستان د علوم او انسانیت د مطالعاتو د مرکز  
پرتال جامع علوم انسانیت

## شوکت نامه

میرزا محمد رحیمای ، وزیر ایروان

اگرچه این عذراء خانواده تان چون خراباتیان بدنام و بی باک است، اما در تمهور و مردانگی طاق، و در سخاپیشگی مشهور آفاق است. رندی است لا ابالی و کاسه سرنگون، و فراخ مشربی با هفتاد و دو ملت سازگار و گرم خون، فلسفی مذهبی است در یونان خم جانشین فلاطون کرده، و صوفی مشربی است در حلقه ذکر دهان مینا نعره خروش پر آورده، لاجرم به وسیله این صفات که در ابنای [۲۵۸ پ] زمان نایاب و مفقود است، و اگر یافت شود نادر و عزیز الوجود، دلبر باده را در مزاجها دخلی است و در دلها موقفی و محلی. درین زمانه رفیقی که خالی از ظل است

صراحی می ناب و سفینه غزل است

لهذا میل کلی به صحبت کتاب و هم گاهی به ترتیب دماغ به کاسات شراب میکنند ، و از سقف و جدار بزم سرور و عشرت کده حضور هم روزنهای علوم به اقتباس انوار حقیقت فتح نموده، و هم دریچهای مشرف بر تفرج باغ و بهار طبیعت گشوده، مجلس خلوتش چندی به فیض عام عالم معنی بهجت سرای ملا اعلی است، و گاهی از پرتو سهیل صبا و شعاع باده صورت آرانگارخانه چین

و نزهت‌گاه کسب هوا. هنگام جمعیت حواس و جمعیت خواص برخی از سخنان علماء دین و اصحاب کشف و یقین که شناسندگان نجوم هدایت و راصدان شمس و اقمار نبوت و ولایتند در حکومت سموات عالم جان تفکر و تدبیر نماید. و چندی به اسما و تواریخ نقله آثار دیده اعتبار برتقالیب ادوار سپهر دوار و مجازات ابرار و اشرار گشاید، و از ریح اخبار که خالص تجارب روزگار و چگیده اقلام فضالای براعت شماراست مغز خود را به کیفیت هوشمندی و نشأ آگاهی ترطیب و پرورش فرماید. و گاهی به اشعار و مثنویات شعرای نامدار که باده صاف معنی را در قدحهای بلورالفاظ آبدار و پیمانهای موزون صحیح العیار پیمایند کاشانه خیال را به فروغ مینا و جام آراید، و قفلهای مخزن اسرار و مشکلات خمسه را به زور سرپنجه حواس باطنی گشاید. و شعر مغلق با مفاتح غیب فکر و خیالش قفلی است شکسته، و معمای مشکل طلسمی است به نامش بسته. حافظ ابرو به صریح عبارت یا به ایراد اشارت حرفی نگفته که طبع باریک بینش مو به مو نکاویده باشد، و در نگارستان که مجمع نوادر امور و لب التاریخ سنین و شهر است صورت غریبی مرقوم نیست که به محو و اثبات کلکش پرداز ندیده باشد. سکه قبولش در سخنان درست مورخان مروج الذهب مذهب است، و منتظم کلامش گزیده طبقات اهل کمال و ارباب طلب، مجالس النفایس افادتش به تذکره فتوح جهان گشای آل علی فردوس التواریخ خسروی، و واسط التالیف صحبت مرآت الجنان خلوتش در تدابیر قوام الملکی مطلع السعدین ملت بیضای مرتضوی و دولت عالم آرای ملوک صفوی. محاسن اوصاف و معالی آثارش که تاج المآثر بزرگان روزگار است نه چندان مشهور است که و صاف [۲۵۹] کمالاتش به شاهی و یمینی محتاج باشد. بلکه معالی هم نواب معدلت شیم

تا حال که سنین ایالت به هشت سال رسید، هشت بهشتی از صفحات لیل و نهار تدوین نکرده که من بعد ظفرنامه دیگران در مسالك و ممالك آفاق منتشر شود. و شاید که در مجالس خلوت از جلوه نقطه وحدت در ادوار و اطوار حروف و کلمات میل طبع هنرور به مشق نستعلیق گراید، و صفحه کاغذ حنائی را به هیاکل خطوط اسلیمی مانند نگارخانه چین در غایت زیب و تزیین آراید. خط نستعلیقش تعلیق زلف بتان و خط یاقوت لبهای خوبان را نسخ، و سودای دل دادن عاشقان بی تاب را به شکسته زلف پرتاب محبوبان فسخ کرده. نزاکت قلم نستعلیق به مثابه ای که از ليقه فرسوده حریر و دارایی توان یافت. استخوان بندی رقم شکسته به حدی که در مداد خاصیت مومیایی توان یافت. در نظر صیرفیان اوراق و قطعه شناسان آفاق که پاره های کاغذ را به سکه خط چون درست مغربی رایج شمارند، محقق و مسلمی است که چون خط یاقوت توقیعی بر صفحات رقاع لیل و نهار از هیچ کس یادگار نمانده بود، و رواشح اقلام استادان قدیم چون ریحان به نفیسی اوسبزه ای در دشت بیاض کاغذندمانید. اما نستعلیق میر عماد که چون گل دور و در ضعف و قوت به کمال رعنائی رسیده رقم نسخ بران دستهای ریحان کشیده، چنانچه درین دور ثلثی از قدر و قیمت آن خطوط باقی و برقرار نیست و با حسن یوسف نستعلیق کلافهای رقاع و تعلیق را رواجی درین بازارنی. هنروران این عصر که در شناسایی و دریافت حسن خط مبصرند بارها در تماشای خطش به اشتباه تحسین میر کرده اند، و بعد از انتباه انصاف داده اند که با کثرت مشاغل و عدم استمرار مشق درین خط دستی دارد که جز یدالله مافوقش متصور نیست. شعر:

خورشید به خود خط شعاعی پیچید      تا قابل ليقه دواتش باشد

گاهی که انامل فیاض به گرفتن قلم غنچه سازد و خامه به شکوفه پنج برگت ناخن چون عصای نرگس گل کند ریحان سوخته مشق جلی بنفشه سربه زیر افکنده شرم خفی گردد، لاله داغدار خالی که از نقطه امتحان بر عذار کاغذ الوان دماند، و غنچه درخار خار قطعه ابری که قطر گلاب به دواتش چکاند، سرواز قلمش سر خط آزادی خواهد، و شمع از دوده مدادش به زیرکی دودمان خود را به سجل رساند. اگر نام میرعلی به قلم خفی نویسد، بسکه بر خود بیابد جلی شود، و اگر قطعه جلی میرعماد در جزودان مشقی گذارد از عرق انفعال بکاهد تا در نظر خفی نماید. خط طبایح اگر به پختگی خواهد که در خلوت [۲۵۹ پ] قبول دلها راه یابد خامه این بواب چون عصای دربان مانع داعیه خامش شود. حرفی که از قلمش ریزد نور نظر که ابن مقلة وقت است خط شعاعی را چون خلعت استاد به دورش تحریر کرده از مردم دیده سپند سوزاند،

بیت :

تو به خامه مشکین بری بنان فففور

دوات چینی پیش آورد ز ناف غزال  
و رقم چون مشکین غزال ختن بر کاغذ حنایی به جای نقاط  
نافه مشک اذفر فشاند، و قلم در گلشن حسن خط گاهی که ریشه  
کند ریحان دماند. اهل ذوق راهای دال فی چون دف به رقص آورده،  
وصوفیان افلاک را دایره های معکوس یا به چرخ افکنده، دبران واله  
عین الثور کاف فرقدان برگشته، نقطه های قاف تیر فلک از راستی  
الفها مقیم کوی حیرت، مشتری از گردش یای معکوس آرزومند  
رجعت. مدها به حسنی که نقاش خیال شبیمش نتواند کشید، و  
دوایر گرداب حیرتی که غواص وهم به غورش نتواند رسید. شعر:

تا كلك تو در نوشتن اعجاز نما است

بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست

هر دایره تو را فلک حلقه به گوش

هر مد ترا عمر ابد نیم بهاست

براولوالبصایر مکشوف و ظاهر است که عقد منظوم وجود  
یعنی سلسله بدو و عود به قول حکماء و دور موهوم امکان که عبارت  
است از قوسین عروج و نزول در عرف و اولیاء، دایره ایست تمام  
بی انفصال و انفصام و طبقات مختلفه بر حدود مشترک که متلاحق اند  
و اشرف هر صنف تا ادون جنس فایق متحد و مطابق. بیت:

اگر يك ذره را برداری از جای خلل یابد همه عالم سراپای

ولهدا محسوسات عالم طبع چون در لطف قوام و صفای جوهر

به حد کمال رسد در تلومدرکات خیال و هیاکل مثال معدود گردد، و

سرجوش آرزوها که در خم خانه طبیعت از لای هیولا میل به جانب

بالا کند هر قدر صاف تر و سبک روح تر باشد به مزاج ارواح

موافق تر افتد.

باده خاك آلودتان مجنون کند صاف اگر باشد چگویم چون کند

و همچنین در سلسله اعراض هر موجودی که چهره نیم رنگ

از آینه پررنگ قوی و حواس مردم به فرهنگ پوشیده، به حس

ذکی مشهود خواص گردد. چون نسبت تالیفی و طبایع موسیقار که

دریافت و شناخت آن بر اوساط الناس کمال اشکال دارد، الذواشرف

اخص کمیات و کیفیات عديم النسبة است. و لهذا نفوس کل از

سماع اصوات رخیمه لذتها برند، و در آب و رنگ جواهر نفیسه

به اکراه نگرند. شعر:

این نی و چنگ و رباب و سازها اندکی ماند به آن آوازه‌ها

و هرچند التذاد به مادیات منافی قدسیه نفوس، و اشراف را از آن استماع استنکاف است، [۳۶۰] ولیکن این نوع لذات شریفه را از جمعی که خلیع العذر درنیل به مشتتهیات خسیسه و مستلذات خبیثه خوض کرده برمثال بهایم در بوادی‌هایم اند بسی امتیاز و علوشان حاصل است، بلکه از حیثیت تجافی و اعراض از خسایس مشتتهیات در تلو اهل حال و مردم فاضل. مصداق این مقال صورت حال این صاحب اقبال است که اگر گاهی به قاعده ارباب دولت که مدبران عالم صورت‌اند میل به نیل کمالات طبیعی و لذات حسی نماید به مرتبه بلند و لذتی کرامند که عقل ثابت قدم در طلبش متزلزل، و نفس قدسیه ملکیه در فعل و ترکش متامل باشد دامن‌همت آلوده نسازد. قوام باده سلسبیلی به لطفی که از کائنات نقره و طلا به مزاج کافوری و زنجبیلی گراید، بلکه تفرقه ظرف و مظروف از غایت لطافت چون تمیز شراب هستی از پیمانهای هیاکل و حقایق دشوار نماید.

از صفای می و لطافت جام درهم آمیخت رنگ جام و مدام همه جام است و نیست گویی می یا مدام است و نیست گویی جام  
صراحی ذهبی چون ذهب اصیل مغربی شفق‌ریز، و آستین ساقی چون اکمام غنچه برشاخ گل نکبت بیز. آرمیدگی مجلس به حدی که سیاره دم‌دار هزار پیشه به سعادت ناهید و مشتری برآید، و از قران خمسه جلاجل با ماه دف در جوزای دست مطرب وزش ریاح نافع و هبوب نفعات جان بخش نای و بلبلان زاید. غلغل‌مینا در ترجیع صوت بلابل با آهنگ بلابل و عنادل به نواخت، و عود قماری با عود قماری در جذب ادراک به طرف سمع و مشام گرم کشاکش و برد و باخت. نسبت تالیفی ساز و آواز چون تزویج کفو



به کفو موافقت نشان، و فقرات ایقاعی دف برعروس نغمه کابین درم ریز، و نثار افشار. اگر چنگک دامن دل را از کف رها کرده آهنگک خراش گیسوی تارکند، چون ربع مجیب اصطرلاب در پس حجره نسیان افتد. و اگر طنبور برخلاف قانون سراید چون عضاده باب از درودیوار آسیب خورد. مهارتش در فن موسیقی و ادوار و تصرف طبع لطیف در علم تالیف و تسویه اوتار پیش از آن است که عندلیبان خوش تحریر پس از عمری ساز کردن، صفییری درین مقام بلند کنند. راقم بی نوا که نه از گلزار الفاظ و معانی ساز و برگی دارد، و نه از دستگاه نغمات و آغانی سروسامانی چگونه آهنگک درآمد این گفتار تواند کرد، مگر چنگک در دامن پیاده خوانی زده، نای قلم را چون رود به روانی مارگذارد، و از قانون منشیان صاحب [۲۶۰ پ] تصرف که نهایت قدرت در بلندی شده اغراق و تکلف دارند، مضراب تلاش کشیده و کوتاه دارد، و دیده و شنیده را بی لحن قول بر ورق عرض نگارد. ع: بشنو از نی چون حکایت می کند.

سالها در عشرت کده صحبت های حال که در سلك جلسای صف نعال بودم از مهره این فن که در قول و عمل ضرب المثل اند اعتراف به عجز و قصور شنوادم.

پیردیرمغان آقازمان که چون نای خود سر حلقه مطربان کمر بسته و انگشت نمای عشاق جگر خسته است، با آنکه بزرگ و کوچک متفق اند که به تأثیر سازش صوتی به گوش نغمه شناسان عراق و خراسان نرسیده و مهره اصل صنعت قسم راست به نفس گرمش میخورند که هرگز مخالف مذاق عشاق ناله ای نکشیده، و الحق درین ادوارگمان نیست که طنین ناله ای در کاسه کمانچه چرخ مقوس پیچیده باشد، بلکه از دمی که نفعه جان در تن آدم

### بررسی کتابخانه مدرسه نسیمیه نسیم

دمیده‌اند تا این زمان عیسی بدین سان روح در قالب اجوف‌نای‌دمیده باشد، بارها انصاف داد که شکر نغمه‌ای تا به حریر صماخ و پرده‌گوش آن خداوند اهل هوش نرسید نمی‌یافتم که از ثقبتهای نای ناصاف میریزد، و ناطقه را که در قول و عمل چون طوطی شکر گفتار میدانستم، تا به بزم حال آن سکندر اقالیم کمال نرسیدم معلوم نشد که از خجالت و انفعال در پس آینه خیال میگریزد. یکه تاز میدان استادی و پرکاری شاه سوار بیک چاتاری که امروز عرصه را بر صاحبان مضراب چون پشت ناخن تنگ دارد، پیش از آنکه نسیم صبا مژده صبح نوروز به سحرگاه شبهای تارش رساند، و سعادت سرنوشت به الهام سجده این درگاه حشمت و جاه، سفیده بامداد اقبال از ناصیه احوالش دماند، مدتی از پریشان خاطری‌ها پیش آهنگ درآمدش در کاروان شکسته ترکیبات مشوش بارخاطر به سر منزل دل میکشید، و نغمه سازش چون فغان جرس که از سیم جادها در پست و بلند کریوها پیچد، دیر به منزل مقصود میرسد، در ساز و نغمه و عمل و صوت شهسوار یک چند چون پیاده به میدان کار بود، تا این که مرکب دولت به زین کشید، بی‌دست و پاتر از خرك چارتار بود. به دولت تربیتی که در خدمت این بلند همت دیده اکنون شبیخون بیاتش ترك را مغلوب و عجم را به آئین پهلوی تسخیر قلوب کرده، ركب عربان پرده‌های شکوه پیشبرد عجمش دیده‌اند، که از دایرة آبادانی رخت به گوشه بیابان حجاز کشیده‌اند. و پهلوانان هفت‌خوان آوازه ضرب دستش شنیده‌اند که در حصار دخمه زابل خزیده، مضرابش رگ خواب خشك مغزان سودا را در آستین [۲۶۱] تردستی دارد، و ناخنش در مسافه تار ظفره محال را در خارخار دعوی هستی. شعر:

چاپکیهای دست شاه سوار      میزند ظفره بر مسافه تار  
 به عبث ناخنش حنایی نیست      برعروسان نغمه بسته نگار  
 ساز او طرفه پرده‌ها دارد      چون سحرگاه فیض در شب تار  
 هست در پرده نالهای نهفت      راست چون چهره مبرقع یار

اوتارسیم صفحه سازش جدولی است که رصدبند ادوار در  
 استخراج دقایق نغمات کشیده، و اسطوانه و مخروط کاسه وعمود  
 در تحریر نالها شکلی که اقلیدس نجار از استادان روزگار ندیده،  
 وضع پرده‌ها علامات محو و اثبات که محاسب درجدول قسمت نگارد،  
 و شکل گوشها برخطوط چارگونه تار حروف هیجاکه مهندس بر  
 اربعه متناسبه گذارد. بیت:

### وق کاتبخانه مدرسه لهنه لم

زین ساز که عقلها محیر شده‌اند  
 عشاق ز نالها توانگر شده‌اند

او تار ترانه ریز در بخشش فیض  
 چون جدول سیم آب کوثر شده‌اند  
 درین اوقات حوصله استادش سرخانه‌ای نرسانیده که از شراب  
 کهنه جام جم کیفیت برد، وتر دستیش نم فیضی به جام هوا نریخته  
 که نامیه در کار گلستان منت ابر کشد، همه خاصیت توجه اوست.  
 شعر:

فلك مزدور ایمای تو باشد  
 نوازد هر که رای تو باشد  
 گل صد برگ میروید از آن خاک  
 که در وی نوش صهبای تو باشد  
 کدورت نیست چاک سینه‌ای را  
 که در راهش تماشای تو باشد

## دو عالم نقد جان دارند بر کف

به بازاری که سودای تو باشد

تاثیر تربیت این هنرور و خاصیت ارادت خاطر انور نغمه و آهنگ را چنان در طینت ساز جوهر آواز نسرشته است که اگر نی مصالح بوریا شود، دست از نقش بستن بردارد، و اگر صوت به اذان و جهر نماز تعلق گیرد، پا از پنج گاه و سه گاه بیرون گذارد. طبایع میل طبعش به موافقت ضرب و نطق و مناسب رقص و اصول یافته اند که سهی قامتان سرو و شمشاد گاهی که به تحریک باد آغاز اهتزاز کنند پا از اصول ریشها بیرون نگذارند، و دستی ناموزون برندارند. بید مجنون به روانی آب چم و خمهای موزون در نشست و برخاست نموده، از پریشان سماعی کاکل افشان است، و سرو سهی از کوزدن قمری به آیین فاخته ضرب خرامان و جلوه کنان. تاك به اندازه مخمس برگ دست بالا برده، و نخل میوه را پرفشانی شکوفه به رقص آورده، آب و هوا که از اصول عناصر به ثقیل و خفیف مشهورند این يك توأمان سبزه نوخیز را دو بریک پای سر از [۲۶۱ پ] جیب از خاک برآوردن آموزد، و آن دیگر اطفال برگ درختان را کف برهم زدن تعلیم دهد. کارشناسان دانند که هرگاه آیینهای غبارآلود نفوس ارضیه پذیرای نقش مرادش باشند، و طبایع موالید عذیمة الشعور مفظور و مقصور بر پاس خاطر شادش، موافقت ادوار و نجوم سماوی و رقص و وجد آباء علوی در مقام خاطرجویی این فرزندان یگانه و خلف فرزانه درچه خواهد بود.

شعر :

ای آفتاب گوهر علوی نجات تو

مهر فلک خیال تو ذکر تو یاد تو

در دورماه چنگک و دفست از هلال بدر  
تا چرخ چیده بزم طرب عدل داد تو  
ناهید این ترانه سراید که تا به حشر  
بادا سپهر طالب نقش مراد تو  
پیوسته از حوادث پست و بلند چرخ  
مغلوب باد خصم مخالف نهاد تو

اکنون میامن شوکت نامه برحسب قانونی که در فواتح سخن تمهید یافت به ترتیبی لایق تحریر شده نغمه سرای قلم را ادوار نوادرین نقش ارژنگک سیر آهنگ و تمام است، و ذکر نعوت ذات که مستتبع وصف به حال متعلقات است در مقام تغییر اسلوب کلام بلبل ناطقه را به شاخ سار سرو راست قلمی میل به دستگاه دیگر است، و خطیب زبان را بر منبر بلاغت عزم پله دیگر. کلك بیان بنای تازه میریزد که قلم رواین سواد معظم را به ذکر آثار عظیمه و ابنیه رفیعه و جلایل خیرات و مآثر توفیقاتش توسیع داده، ذات العماد و اقلیمی بهشت بنیاد در فضای صفحه چند به اتمام رساند، و به تأیید ملهم غیب لاریبی حکم برنسخ کتابه طاق کسری و رونق خورنق خواند. با آنکه سنین ایالت و ایام حکومت و جلالت این صاحب اقبال چنانکه از سابق کلام معلوم شد تا حال قریب به مدت هشت سال، آثار همت آسمان رفعتش درین ملک چندانست که اگر بنای کلام بر تفصیل آنها گذارد، سرمایه بلاغت این بی بضاعت به وضع اساس و شادروان آن کفایت نخواهد کرد. لهذا فهرسه ابواب فضل و افضالش که هندسه معمار خیال احاطه و اشتمال بر اجمال آن میتواند داشت بر لوح بیان و تخته اظهار نگاشته قلم اختصار میگردد. امید که یوماً فیوماً ابواب توفیقات ربانی و تأییدات آسمانی بروجنات اقبال بی همالش مفتوح گشته، روز به روز و

سال به سال کار نامهای نامی در وصف بقاع الخیر و مبانی خیرات که منکون خاطر فیض مظاهر است بدین سیاق الحاق یابد، انشاءالله تعالی.

القصه تا حال که شمار سالهای عربی به هزار و هشتاد و چهار رسیده [۲۶۲] کارهای نمایان که به عون ملک منان به وقوع انجامیده:

اولا ترمیم و تتمیم قلعه مبارکه ایروان صانهالله عن طوارق الحدثان است. و آن حصنی است مشهور از قلاع آذربایجان و سدی است میانه روم و ایران که از تصاریف ایام و عدم اهتمام حکام حصنی چنین که عمده ترین ثغور اهل ایمان است مشرف بر اندراس و انهدام بود، و درین ایام به مساعی معمار همتش کمال استحکام یافت، و حصاری جدید و خندق عمیق علاوه آن قلعه عتیق شد. ایضاح این مقال آنکه حصار قدیم آن که از بناهای قیاصره روم است در زمان خاقان سکندرشان سمی الجاتیوخان شاه خداپنده علیه الرحمه و الرضوان که از کبر سن و عروض آفات مزمن قلعه قالب خاکی و حصن بدن عنصری آن حضرت اختلال یافته، نور بصر از دیده بانی دست برداشته بود، و مشاعل در ارگک دماغ روی به خمود گذاشته، و در تنگنای بدن به محاصره آفات پیری گرفتاری داشت، بدین سبب مخالفان مذهب در بعضی از حدود الکاء موروثه آن حضرت تسلط یافته، در اوان استیلاء آل عثمان فرهاد پاشا حصار درون آن قلعه را ابداع و انشاء نموده تاریخ آن از اثر فرهاد (۹۱۱) مستفاد میشود. و آن باده ایست مصنوعی از گل و سنگ متوسط در فراخی، و دایره ایست ناتمام موثر آن رود زنگی، چنانچه طرف رودخانه مستغنی از حایل و حجاب است، و

مساکن غربی قلعه ناظر بر سطح آب. و اساس عمارات این سمت برز برلخت سنگ است در غایت ارتفاع، و مسقط الحجر آن کوه پایه قالب آب به قدر هفتاد زرع. و قرار حصار هم بر کوه پارهای عظیم و لخته‌های احجار است. و حفر خندق بردو حصنی قدیم به غایت صعب و دشوار است، و سالها فی‌مابین ملوک صفویه و سلاطین عثمانیه بر سر این حصار استوار بنای حرب و جدال مستحکم بود، و به مقتضای الحرب سجال غلبه و استیلاء هر نوبت از طرفی روی مینمود، تا به کلید سیف حدید و یورش بطش شدید خاقان رضوان مکان شاه صفی‌الدین اعلی‌الله مکانه فی‌علیین که جد بزرگوار خلیفه رحمان و سلیمان زمان خلدالله ملکه ملاح الجدید آن است، مفتوح و مسخر گشته، در تحت تصرف اولیای دولت آل غالب استقرار یافت. و بعد از فتح خاقان مغفور و پادشاه مذکور به سعی مرحوم مبرور کلب علی خان که در آن اوان بیگلر بیگی بود حصارى دیگر بران افزوده شد. و تازمانی که چخور سعد از ماه چة‌رایت مسعودخانی منزل سعدالسعود آسمانی شد، سه قرن کامل بر حصن اول گذشته، به کلی اندراس دیده و مانند پشت خمیده پیران [۲۶۲ پ] از صلابت صلیبی تنزل کرده، فقرات بروج از جای خود جنبیده، کنگرها چون صف دندان پیران نودساله که از چشیدن گرم و سرد روزگار فروریخته بود، واحجار بروج بر مثال کواکب ابراج و اجزاء صور فلکی پاشیده و از هم گسیخته، و حصار ثانی که قلعه متین بود در نظر همتش به غایت پست مینمود، و صلاحیت آن داشت که بعد از ترفیع بدن و شیرحاجی (?) دیگر بر دور آن حلقه گردد. و برین قیاس از مسامحات حکام آلات قلعه داری بی‌انتظام و هر چیز در حد ناقص و ناتمام بود. قزغانهای توپ و قوارع دشمن کوب چون کهوف جبال و مفاکها در برجه‌ها فرورفته، و ذخایر باروط

در مخازن جبه خانه چون سودای کهن در تن مربوع فساد یافته ، انبارهای غله چون مزاده کریمان متوکل معدوم مطلق، و خزانه سلاح از پراکندگی ریاش و اخشاب تیر و بیضهای شکسته خود و شمشیر چون آشیان معشش طیر بی نظم و نسق. از آنجا که حزم و عزمش در مطالب ملکی هرگز خیال تسامح و اهمال نکرده ، در تمشیت امور ثغور که از مهمات دولت و ملت است هیچ وقت غفلت نورزیده، همت عالی برتنظیم و ترمیم قلعه و لوازم آن گماشته ، تا به عون الهی و اقبال بی زوال شاهنشاهی جملگی بوجه لایق سرانجام یافت. از جمله حصار قدیم را به تعمیر محکم تر از اصل تجدید و تشیید فرمودند. و چون خطر قلعه از طرف مشرق متطرق است، و هنگام حادثه جنگ و جدال در آن سمت ممکن و مترقب ، چهار برج از بروج مشرقی حصن حصین را به اوج علیین رسانیدند، و دو برج طرف را که هر یک فصل مشترک است میان جنوب و مشرق و شمال چون دورخ برطرفین خاک شطرنج برافراختند، و از وسط هم برج وسیع را تاقبه ائیر و گنبد چرخ پیر ترفیع داده، به اسم هرمان موسوم ساختند. و آن برج منیع است که چون فیلان جنگی از صف اصل بیرون تاخته اند، و خرطومهای دراز از قوارع توپ به بودن سرهای اعداء برافروخته. و حصار ثانی و باره کلب علی خانی که قابل ترفیع مینمود ، و بنیان خاکی آن صلصال پیکر آدم آماده بدن شدن بود، ارتفاع آن را تضعیف نموده در کمال استحکام برآوردند. چنانکه طود شامخ بروجش دلیلی محکم برعدم خرق و التیام اجرام عالیه اثبات، و روازن سنگ انداز آن دیوار استوار با نجوم فلك دوار دعوی هم چشمی و مساوات میکند.

فكانما الحصن الحصين اجادة داود من طبع الحديد [۲۶۳] ر المحكم  
و كانما ابراجه اتصلت بابراج السماء و اوقدت بالانجم



و حصن متین و باره کوه تمکین چون سد آهنین در همان سمت ابداع و اختراع فرموده، مابین دو درب که مکان امکان حرب و ضرب و محل نزاع است، و طول آن به ذراع شرعی دو هزار و چهارصد ذراع، به این سدسدید و روم جدید از صدمه طوارق زمان مامون شد، و از ثلمه حوادث دوران مصون گشت. قلم انشاء برای تاریخ این بنای معلی به انشاء قطعه سور لفظ به شهر بند معنی کشید که قطعه:

چون به فرمان سلیمان زمان      حاکم عالی تبار ایروان  
همچو حزم خویشتن حصن متین      ساخت برگرد حصار ایروان  
از پی تاریخ اتمامش رحیم      گفت «حصن استوار ایروان»  
(۱۰۸۴)

و در تمای این جهت که وجهه سیبه و مورجل است به اجتماع خلقی از مردم اطراف و اعتمال استادان خارا شکاف ژرف خندقی از آب صاف حایل و حاصل شد، مشتمل برینابیع و عیون به عرض چهل زرع، و عمقی از طول رمح و قنای افزون. گوییا هلالی است که درین شهر از اجتماع بیرون آمده و از دائره حصار طوق زده است، و غره اقبالی است که از تحت شعاع رایت خورشید مثالش گوشه گوشه ابرو نموده است، یا صبحی است عریض که از مشرق ایروان لب خندان به مباتک باد نوروژ امن و امان گشوده، بلکه جدولی است از مشرع شرع که آبی به روی کار مجاهدان دین آورده، و آبروی مردان را در محافظت ثغور ایمان افزوده. بیت:

چه خندق یکی جدول از سلسبیل      برین مصرگردیده چون رود نیل  
سیاحت نمی کرد اگر در سپهر      درین ژرف دریا شدی غرقه مهر  
ز خط شعاعی رسن کرده ماه      که آرد برون دلو خود را ز چاه  
و همچنین توپهای پهلوان که چون رستم      در جنگ

بزرگت پیاده‌ای تمکین برخاک فشرده بودند، همه را بر مراکب گردون رفتار و قنادهای مؤلف از تختها ثخین و آلات آهنین سوار کرد، و ضربه زندهای جنگی که روباه‌وار در مفاک خاک خزیده بودند، جمله را چون کباش نطاح سرگرم کله زدن، و آماده پس جستن و پیش دویدن ساخته به میدان کار آورده. و چون به حسب جامعیت فنون سپاهی‌گری و قوفی در توپ ریختن دارند، يك عدد توپ بزرگت که قرب ده من سنگت میاندازد از نو ریختند، و در آن پیکر بدیع که از اخلاط فلزات فراهم آمده بسی روح آویختند. چنانکه در حسن صفا از تمامی توپها ممتاز، و در صف مرصوص قوارع و مدافع به‌عظیم جئه واندام سرفراز است، گاه مرور عروج برقلل بروج از سرو شتاب «تری‌الجبال تجسما جامدة و هی تمر مرالسحاب» سری مشهود اولوالالباب میگردد، و هنگام صولت این قهرمان کارخانه دولت در معسکر خصم منافق «يجملون اصابعهم فی اذا نهم من الصواعق حذر الموت» به‌وضوح می‌انجامد. گویا تنور طوفان است که به‌جای آب فواره آتش زاید، یا ثعبان کلیم که به فتح دهان دهلیز فنا بر روی فرعونیان گشاید. ناقة صالح است که به زانو درآمده صیحه هولناک و صلاهی بوار و هلاک به کفار میزند، یا تمساح ذوالنون که در حین جوع و افروختگی معده لقمه خویش را بی‌هضم و تحلیل بیرون می‌افگند، نی‌صورت شیری است که برفراز [۲۶۳ پ] گردون در نارین قطعه بروج آتشی واقع است، یا شکلی تنین که به‌حرکت قسری از راس تا ذنب فوق‌الافق طالع بثرالعلم است که هیاکل مارچیئه جن به اشکال مختلفه دود و آتش از آن میخیزد، یا مغاره اصحاب کهف که هرکه بیند برطبق «لولیت منهم فرارا و لمثلت منهم رعبا» از وهم و هراس میگریزد. و ایضا گلوله‌های آهنین و بنادق رویین که چون تجار گران جان بارخانه

متاع‌گران به اندازه خزانه قارون روانه اطباق زمین کرده، بودند همه را از نیمه راه برگردانید. و باروط که در کهن سالی از غلبه رطوبات فصلی قوتش سقوط یافته جذب نمیگردد، رشاشه آتش شوره چون طلق محلول از منافذ خمها سیلان کرده، باقی اجزاء چون گل بوته قائم‌النار بود، مانند استادان کیمیادان به کبریت و املاح اصلاح کرده تندخویی جوانی و آتش مزاجی طفلی بخشید. و در تحصیل و ضبط ذخایر غلات و ماکولات چون یوسف صدیق زبان به عرض «اجعلنی علی خزائن الارض» گشوده، انبارهای وسیع هرمان ترفیع را به اجناس حبوب معمور ساخت.

(۲) دیگر مساکن حکام سابق که قطع نظر از حقارت و تنگی اکثر آن مضایق مهدوم و پاره‌ای مشرف بر انهدام بود، مبانی نجف‌قلی‌خانی از دارالاماره کوفه حکایت میکرد، و مساکن عباس-قلی‌خانی از سستی قصر امل شکایت. معمار همت و مهندس فکرش به ازاله آن آثار ناپایدار و ابداء بنای استوار فرمان داد: اولاً بر لب رود زنگی قصری منیع و عمارتی رفیع بنیاد نهاد مشتمل بر حجرات فوقانی و غرفات تحتانی که مشرف بر بساتین و باغات و صحرا و مرغزار، و ناظر است بر «جنات تجری من تحتها الانهار» که الحال به عمارت جهان‌نما معروف و موسوم است و نظیر آن به اعتقاد سیاحان در اقالیم سبعة مفقود و معدوم است، و این چند بیت در حین اتمام آن صرح رفیع سمت توقیع یافت. بیت:

خان عالی‌شان گردون اقتدار

معدلت گستر امیر نام‌دار

تاج داری کز شرف صاحب‌قران

خواندش پرورده این خاندان

صورتش تصویر فر ایزدی  
 منتهی در مدحت او مبتدی  
 چرخ اطلس پرده ایوان اوست  
 ماه و کیوان خادم دربان اوست  
 زهره در بزم طرب رامشگرش  
 اخگری مریخ بهر مجمرش  
 هست تا اجرام علوی رامدار  
 هست تا ارکان سفلی را قرار  
 باد جاری چون فلك فرمان او  
 باد ثابت بر زمین بنیان او  
 چون خدا جاهش به استحقاق داد  
 خسرو ایرانش این آفاق داد  
 خانه بسیار کس آباد کرد  
 خانه‌ای هم بهر خود بنیاد کرد  
 قصر و ایوانی که از وضعش قلم  
 هست در سیر گلستان ارم  
 منظر عالی که از دامان خاک  
 رفته بالا هر ستونش تا سماک  
 از هلال خویشتن می ساخت ماه  
 قالب کج بهر طاق جام گاه  
 زهره میتابید از روی شتاب  
 ریسمان کارش از تاب رباب  
 هاله از بهر کجش غربال بست  
 کرده گل بود میزان را به دست

ثورودلو و چرخ گردون روز و شب  
 بود بهر آب زنگی در طلب  
 جمله اسباب چون ترتیب یافت  
 جوهر اول به معماری شتافت  
 طرح این رنگ خورنق ریختند  
 در گلش عیش و نشاط آمیختند [۲۶۴ز]  
 قصرش این دیر کهن را تازه کرد  
 چرخ را چون نه ورق شیرازه کرد  
 عقل خواند از بهر تاریخ بنا  
 کام دل یابد درین دولت سرا (۱۰۷۸)

(۳) و بعد از اتمام این خجسته مقام عمارتی وسیع و دیوانخانه‌ای رفیع پیش نهاد همت عالی شد، و در اندک زمانی آن معلی بنا که مشتمل بر حوض‌خانهای متعدد و آئینه [خانه‌های] تحتانی و فوقانی به طرحهای متعدد به اتمام رسیده، گو یا خم بازوی طاقش که به شمسۀ طلا آراسته، دستی است در گردن خورشید حمایل، و سرسرای آن صرح معلی بر فراز گنبد مستدیر تدویر سعد اکبر است در اوج حامل، بلکه فانوس عرش که دامن مثنی بر تارک این گنبد رفیع میساید، یا بیت المعمور که بر فوق این کعبه آمال محتاجان مینماید. هیئات این بنای رعنا شکل عروسی است که غرفهای مربع از دو جانب ساقهای طاق نموده، و در هر جزو به تصرفی خاص اختلاف وقوعی پدید آورده. تازه نگاری است که از کلک گوهر نگار خانی عقدلالی عمانی بر دو رخسار پرخط و خال آویزه حسن و جمال کرده، یا بهشتی چهره ایست که از کتابه شعر منظوم خط موزون بر اطراف عارض کلگون بر آورده. نی غلطم تصویر امیری از عظمای قزل باش است که از قبه جامهای رنگین تاج مرصعی به جواهرالوان

برسر نموده، و از رخامات مرمر از اره زره شلوار خارای موجدار برپای ثبات و مردی استوار کرده، حوضهای مرمر به اطاله لسان فواره درخود ستایی و اطراء مدح زبان به طعنه کوثر دراز کردند، و دیدهای فیاض حیاض از پلک سنگهای لبگردان در وصال عکس و خیالش چون عیون اصحاب کشف و شهود اشک و شادی ریختن آغاز. هر یک از ان عین باصره ایست که لغت مرمر صاف چون طبقه جلیدیه به انطباع صورتهای سقف و جدار آراسته، و از حد وثقبه فواره آب شفاف به سبک روحی مدبصر و مخروط شعاع برخواسته. در اوان اتمام این اعجوبه آفاق تاریخی افتاده بود، لیکن آن قدر بلند نبود که دران طاق عالی رواق رسم توان کرد. لهذا به جهت ضبط زمان بیان آن را چون کرسی سنگ در پایان عمارات قرار داده، لمولفه:

زهی عمارت عالی که همچو همت بانی

گذشته کنگره رفعتش ز قبه جوزا

همیشه باد فروزان چراغ دولت خانی

درین خجسته عمارت چو مهر و گنبد مینا

چو بود غالب اوقات روی مجلس عالی

به صوب صحبت تاریخ و فکر شعر و معما

به طور تعمیه تاریخ شد رحیم چو گفتم

در بهشت گشود از «عمارت فرح افزا» (۱۰۸۸)

(۴) دیگر از ابنیه مبنیه در میان قلعه مبارکه توحید خانه

همایون است که در ازمنه سابقه مکانی معین و موضعی مقرر که

سالکان طریق رشاد و صوفیان صفوی ارشاد به ذکر جلی و افشاء

طریق نبی و ولی قیام نمایند نبود، و خلیفه صوفیان در لیالی جمعه

هرجا اتفاق میافتاده بروات دعا و ذکر اقدام مینمود. نواب نام‌دار توفیق آثار که به صوفی‌گری موصوف، و در پاك گوهری مشهور و معروفند، به ابداء انشاء آن موفق شده، این محراب دعای اهل ایمان و دارالامان مسلمانان را قبلهٔ مساکن خویش ساختند و گنبدی چون فلک ائیر متین و روضه‌ای چون بهشت برین مثنی در برابر منازل خود طرح انداختند. [۲۶۴ پ] اما گنبدی رفیع که هر صف آجر از طاقش مقنطره‌ای از دوایر ارتفاع است و روضه‌ای وسیع که هر صنفه بر اطرافش بهشتی بی‌کلفت و نزاع. و مایحتاج طعام و اطعام و وظایف خدام و قوام را به ابلغ نظام نسق و ترویج آن بقعهٔ مبارکه در کمال تجلیل و رونق فرمودند، و زیور پیش طاق آن را به تصویر اجتماعی از ملاحم کبری صاحب قران گیتی ستان و خاقان علیین آشیان شاه اسماعیل بهادرخان علیه‌الرحمة والرضوان افزودند، چنانکه امروز مقصد و مرجع طالبین و مامن هاربین است.

(۵) دیگر مدرسه‌ایست مختصر مبنی در فضای محقر واقع در جنب مسجد جامع. و آن موضعی بود محاطهٔ به‌خانه‌های سکان قلعه که توسیع آن مستلزم قلع مساکن و تخریب موطن مجاهدان باشد، و خرابه‌ای محیط به اجسام خبیثه که چون مذابح و مسافح یهود ارایح جیفه‌های آن در محراب مسجد سرایت میکرد. لاجرم به جهت ترفیع شان مسجد محترم و ازالهٔ شین از آن حرم مکرم و رفع سوء جوار آن مکان که چون بیت‌الصنم به اجسام رجسه، و مانند کنایس کفار به اعیان نجسه آرایش داشت، تاملی در باب آن زمین خراب فرموده کمالی که در مکن عنایت ازلی در شان آن مکان مقدر مقدر بود به هدایت الهام دریافت کردند، و صورتی که در قابلیت آن موضع ممکن و متصور بود از قوه به فعل در آوردند، و در سنه

۱۰۸۱ مدرسه کوچک به جهت چند نفر از طلبه علوم که در قلعه میبودند بناکردند. گویا شکل مربع آن که از هیاکل اهل قرآن آراسته به مصاحف و صحایف مشحون است، هیکل معصحنی است در بغل این حصن حصین، و حجره‌های آن به گنبدهای صنوبری پوشش یافته، هر یک دلی است در سینه قلعه منبع روح ایمان و علم دین.

(۶) دیگر از آثار عالیه که آرایش سواد این بلاد است محله بهشت آباد صفی آباد است واقع در خارج قلعه و حصار، مشتمل بر بقاع الخیر و ابنیه و عمارات بی شمار، و به ترتیبی که آن اعیان ثابت از عالم بطون به فضای ظهور شتافت. زمین ساده این صفحات هم از آن عمارات مرتفع به ظل معدود سایه‌های رقعات نقش و نگار خواهد یافت. مجملی از اجزاء مفصل آن محله کامله بل مدینه فاضله آنکه چون معموری بلاد به کثرت معاملات و اقامت تجار و مسافران منوط است، و سکینه و آرام این فرقه موقوف برخانی وسیع و مکانی مضبوط، اولاً کاروان سرابی عظیم مشتمل بر حجرات و ایوانها و دهلیزی آراسته به دکه‌ها و دکانها بنا نهادند، و در چهار جانب آن مسقفات جهت اصطبل دواب و مرابط خیل و رکاب محفوف به صفهای صفاهای شتوی و موضعی در غایت تازگی و نوی طرح انداختند، و تمامی آن عمارات مشیده با آجر و سنگ تراشیده در کمال متانت و استحکام به اتمام رسیده. و از حسن اتفاقات سواد اعظیم (۱۰۸۲) تاریخ آن بنای معظم گردید.

و در همان ایام تمامی آن حجره‌ها چون بیوت شطرنج به مهره‌های دو رنگ رومی و هندی موطن طوایف گوناگون شد، و از نفایس امتعه هردیاری مملو و مشحون به تحف ربع مسکون. گنج خانه‌ایست از متاع کاینات چون لوح محفوظ همه چیز در محازن آن چیده، و مجموعه‌ایست چون بنای [۲۶۵] خلقت انسان عالم



کبیر درو منطوی گردیده.

من کل شیء لبه ولطیفه مستودع فی هذه المجموعة

و در سال ثانی آن مسجدی جامع و معبدی مطبوع طبایع در غایت زیب و صفا کنج برکنج کاروان سرا استنباء فرمودند، مبنی برکرسی سنگ، واحجار تراشیده خوش رنگ که ارتفاع آن شادروان متین دوزع است. و وضع مسجد برفوق آن مربعی متساوی الاضلاع و در وسط آن مربع چهار ستون است از سنگ تراشیده، چنانکه سقف مرفوع آن مسجد مطبوع چون فلك مینا از نه گنبد ملثم گردیده، شکل مربع آن بنادر حوالی کاروان سراز ایچة طالع اجتماع است که برفراز صفحه تقویم و عنوان خان مسافران ادوار فلکی برسیم تافته، و اوتاد اربعة طالع در حاق وسط افتاده اند، یاجدول رجال الغیب است که ستونها مانند چهارتنان و اوتاد اولیاء هر یک در جای خویش مردانه به زیر بار عالمی دوش داده اند. و از غرایب اتفاقات هرگاه برفوق حواشی تقویم و قاعده اهل تنجیم اکتفاء از یوم به رقم میم کنیم جمله «لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم» به تاریخ این بنا (۱۰۸۲) ..... هدایت میکند ..... پله های عتبه و زینة پایه عالی مرتبه اش سلم السماء است که مؤمنان را به مقام بلند «الصلوة معراج المومن» میخواند، و مصرعین بابش جناحین ملکی است بشیر که به الحان صریر خوش تقریر نوید «والیه یصعد الکلم الطیب و العمل یرفعه» به گوش صلحای امت محمدی میرساند. منبر مدرجش که از تجارب اخشاب به صنعت خاتم بندی تألیف و تلفیق یافته جمع اعواد و اجزاء شجره زکریا است که از فیض صحبت دست از ساز و برگ دنیا برداشته، به گوشه محراب شتافته است، یا قطب ارشاد است

که با خرقة مرقع در مقام جمع وحدت باکثرت ایستاده، خلائق را به سنت اعتکاف دعوت میکند، و در ذکر «یا رفیع الدرجات» خلع بدن کرده، از حله لطیفه و قالب تهی مانده اش علامات معراج به رای العین مشاهده میشود. اوقات صلوات که مقربان عندلیب الحان به ایدان اذان و تبلیغ امر حیعلات رفع اصوات نمایند، عرصه آن روضه فاخره از گل رخسار [۲۶۵ پ] موحدان که به شبم نداوت وضوء طراوت و آبرو دارد، رشک حدایق فردوس اعلا است، و از رخسار اشکبار و دیده شب زنده دار متمهجدان آن اسحار ساحت آن حظیره القدس در دل هرشب غیرت نرگسزار فلك مكوکب و رشک ازهار و انوار نجوم سماء. در اوایل حال که مبانی اسلام ازین بنا استحکام یافت از تخلخل اجزاء صفوف و پراکندگی مردم صحن مسجد به هیئت چل ستون خانی مینمود، الحمدلله درین دو سال از حسن اهتمامی که این حاکم عادل و ناسک عامل در تعظیم شعابر الهی و ترویج شرایع رسالت پناهی دارد، خلائق را رغبتی عظیم به عبادات و طاعات و اقامه جمعات و جماعات حاصل شده میرود که از کثرت و ازدحام کار به تداخل ابدان و احجم انجامد. لهذا اراده خاطر عالی به تصمیم عزم و تنقید حزم پیوست که ان شاء الله درین زودی ابنیه و مسقفات بر اطراف آن افزوده، و درهای وسیع جهت اتصال صفوف به هر جانب گشوده گردد. حق تعالی ابواب خرمی و فیروزی بر روی گشاده اش مفتوح داشته، بنای عمر گرامیش را به اضعاف زیاده گرداند، بالنبی وآله.

(۷) دیگر در زمین مربع که طرف قبله آن منتهی است به حریم مسجد رفیع و مشرق آن محدود به عمارت خان وسیع جلوخانی بلکه میدانی طرح انداختند، و بر حواشی آن دکاکین جهت ارباب صنایع و اصحاب حرفها ساختند، و جانب غربی آن را به قهوه خانه رنگین

چون نشیمن آفتاب زینت دادند، و روی آن را به جانب مشرق بر مواجهه کاروان سرا گشادند. مشتمل بر چهار ایوان و مثنی در میان و هشت حجره سقف هموار: چهار فوقانی و چهار تحتانی، بر چهار گوشه آن مجموع بالواحق و توابع برکرسی سنگ تراشیده واقع، و حوضی مثنی از سنگ در وسط قهوه خانه بر مثال چشمه حیوان جاری [۲۶۶] و تابع. الحق مکانی است ممتاز بلکه دلبریست پرعشوه و ناز. ایوانی مشرقی که مستقبل خان و ناظر بر صحن میدان است، از صبح بیاض گردن و آفتاب طلعت سیم بران گذرگاه فیض صباح است، و صفة مغربی از جامهای الوان و روزنها گوناگون رنگین تر از شفق سرخ و زرد و رواج. و بر فوق آن گنبد مرفوع سرسرایبی است مطبوع. صفایح زجاج الوان در سراپای آن منصوب و موضوع. چنانچه از تبدیل اوضاع آفتاب نگین مثنی حوضش که سنگی خوش آب و رنگ است همچو یا قوت در دل کان از رنگی به رنگی میگراید، و از عکس گلجامها مانند حجر القمر هر وقت بر صورتی برمیآید، و از پرتو آن پرده های رنگ و شیشهای عمل فرنگ، هر زمان طاقی از طاقهای آن مسکن فرح به هیأت قوس و قزح مینماید. کتابه نستعلیق موزون بر وسط آن کاخ بیستون کمریست پرنقش و نگار که خط نسیان بر نزاکت اندام شیرین و قدرت قلم فرهاد کشیده، یا منطقه ایست . . . . . (نزدیک به یک سطر سفید است) گویا خط زردی بر روی لاجورد الفهای زعفران است که در میان گلهای نیلوفری دمیده، یا اطراف شعله گلناری است که در بنفشه زار کبریت قد کشیده. در زمانی که این عروس زیبا بر هفت گرده نمایان شد، قطعه تاریخی مشتمل بر هشت بیت جهت اضلاع مثنی تحفه و رونما برد. از قضا نقش این مصرعهای

بی سروپا به سلسله هریک دستی تا آغوش و میانش دراز کرده اند، و در کتابه مطبوعش به روشنایی نام برآورده، و ابیات اینست،  
قطعه :

این تازه بنای عرش منظر  
خشت و گل او شده مخمر  
برده سبق از زلال کوثر  
آمیخته تر ز آب گوهر  
پیوسته دماغ جان معطر  
دایم شفقی است چرخ اخضر  
در حسن و ادا چوسکه بزر  
شمدت تاریخش ز قهوه مگذر (۱۰۸۳)

یارب چوبهشت جاودان باد  
از آب و بقا و خاک جنت  
آب حوضش ز خوشگواری  
ترکیب مزاج آب و خاکش  
باشد ز نسیم مشک بیزش  
از پرتو جامهای رنگین  
تاریخ بنای عرش سایش  
در عالم بی تکلفیها

در وسط آن میدان قریب به محاذات قهوه خانه حوضی است از يك قطعه سنگ به هیأت مستطیل بلکه عقیقی است آب دار بی نظیر و عدیل که طول به ذراع شرعی پنج ذراع است، و هریک از سنگ تراشیده، و کله ایست که ممر [۲۶۶ پ] مستور آب چون حبل الوریث به آن منتهی گردیده است. و بر طبق کلام معجز نظام «وان من الحجاره لما یتفجر منه الانهار» از دو ثقبه آن حجاره آب روشن بر مثال نور از دو چشم فواره سر میکشد. گویا آب صاف و ماء شفافش شعاع باصره که از عصبین مجوفتین بیرون میریزد، یا صور علمیه است که از دو دیده روشن به حوض لطیف خانه مشترکه میآید. و همچنانکه گفته اند، نظم :

کسی را مدد کرد بخت سعید  
که افتاد چون سایه در پای بید  
به سعی اصحاب دکانها و تربیت ارباب آن خانها در حواشی  
میدان بر محاذات چند دکه و دسته درختان بید موزون رسته، هیأت  
آن درختان چتر نمود و سایه های ممدود بر اطراف آن حوض مورود

از مقام محمود و مکان مرغوب «فی سدر مخضود و طلح منظود و ظل ممدود و ماء مسکوب» حکایت میکند، و میوه‌های الوان و اطعمه گوناگون و وفور من و سلوی از شهد و انگبین و کبک و بلدرچین به نعیم مقیم «و فاکمه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون» اشاره مینماید.

(۸) دیگر از محاسن آن محله حمامی است که درین اوقات اتمام یافته، بلکه فلکی است حادث که درین دوره زمان به گردش درآمده. و الحق حمامی است مردانه، و بنائیسست بزرگانه، که با حمام وسیع ماتحت فلك به سقف سرجام سپهر و آتش و آب عناصر دایر شد. صفهای خزان و بهار از خلع و لبس اشجار يك طرف به قطیفهای سفید شکوفه و حلل ذات اکمام غنچه بساطهای رنگارنگ چیده است، و يك جانب از پراکندگی مرقع ورق و جامهای سندس و استبرق فرش زمین از منظر محو گردیده. چشم نجوم فلك بوقلمون حمامی بدین طرح و رنگینی و بنائی بدین توسعه و سنگینی ندیده است. و تا خزانه سیاه زمستانی از گلخن بخارات ارض خلیط در اکنان چشمها حرارت گرفته، و گرم‌خانه تابستانی به دستکها آب سرد اعتدال پذیرفته، گوش روزگار وصف گرمابه‌ای بدین اعتدال و نزهت‌گاهی بدین منوال نشنیده، که قطعه‌ای از فرش رخامش سطحی است مستوی چون صفایح اصطرلاب، و هرشبکه آراسته به جامش عنکبوتی است پرستاره و آفتاب. خلوت‌های گرم از دو جانب خزانه‌اش تجاوزیف قلب است که بخار لطیف چون روح حیوانی بر تمامت اجزاء حمام از آن منبعث گردیده، و گنبد‌های باردالطبع چار حوض بطون ثلثه دماغ است که دریاچه خیال با هزاران عکس و مثال درمیان آن قرار گرفته. [۲۶۷ ر] نی غلط کردم حوض بزرگش بحیره گوگچه است که بر لب آن تفرج سبزه و گل از روازن اطراف

و پنجره‌های شفاف میتوان کرد، و در حواشی آن برکه کثیرالبرکه آسودگی و فراغت بیلاق در میتوان یافت. تاریخ اتمام آن این مقام راحت و آرام را عزیزی از مستعدان تبریز در غایت مناسبت و موافقت گفته، و قطعه‌ای نظم کرده که مقطعش اینست، قطعه:

در بحر فکر عقل مجرد چو غوطه زد

**در کتابخانه سرب نیب نسیم** گفتا: بگوی: «عافیت و صحت وجود» (۱۰۸۴)

(۹) و در جنب حمام یخ چالی که معدلتش همچنانکه آتش و آب را با هم صلح دارد، این کره ز مهریر هم در جنب قبه ائیر اتفاق افتاده، نه از سردی یخچال به گرمابه قصوری میرسد، و نه از فوایح ماء حمیم حمام برپیکر یخ عرقی مینشینند. و آن معدن بلور آبدار در مقامی به غایت دشوار ساخته شد، ومدتی خاراتراشان فرهاد زور به ضرب تیشه فولاد سنگ آن را ذره ذره شررآسا بریدند، و عمق آن به زور مطرقة و متین و مقامع آهنین تا نه ذراع کاویدند، و برفوق آن چندگنبد محکم طول مجموع چهل ذراع است، باکج و سنگ به ارتفاع اعلی رسانیدند. والحق در تابستان ایروان ثواب ترویة اکبادتشنگان و حفظ صحت غرباء و تشفی خستگان که به این خیر حاصل شد چون غنی و فقیر و مؤمن و مشترک از آن بهره‌مند و محفوظند، با حسنات خیرات و صدقات که در روزهای جمعه ارامل و ایتمام وضعفای انام بردر مسجد هجوم آورده، هر یک قسمتی از بخشش عامش میبرند معادل است. وتوفیق این بنادر حوالی مسجد کاشفی است عظیم از سر «والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم». حق تعالی توفیقات این عالی جاه بلند اقبال را مضاعف ساخته در ایقاع ابنیه و بقاع کثیر الانتفاع تمکین دهد.

(۱۰) دیگر در نواحی و بلوکات برطبق حدیث «ان جبرئیل

کری برجله اربعة انهار» چهار نهر عظیم که هر يك دجله و جیحون است، از یمن مقدم عالی جریان و انهار یافت. یکی از آن جمله نهر کورلوك است که سالها امراء اکراد و قزلباش سعی و تلاش در احیای آن ناحیت کردند، و مکرر بندها و سدها بران رودخانه بستند، و از کثرت آب شرمسار، و صولت انحداران بحر زخار فرصت آن نیافتند که عشر مخارج سد را که از محصولات آن ناحیه استفتاح کنند. تا آنکه نواب سپهر جناب اجتماع خلائق و هجوم عام در آن صحراء برافراشتند، و مایحتاج طعام و اطعام عساکر و خدام را در آن بیابان بی آب و نان معدوم مهیاساختند، و صلاهی عام به اصغاء کافه انام در انداختند. و الحق جمعیتی و ازدحامی در آن صحرای محشر آسا دست داد که معاینه آثار «ذلك يوم مجموع له الناس» مشاهده و احساس میشد. و در عرض يك هفته سدی عظیم که طول آن قرب صد ذرع است و عرض قریب به شصت و ارتفاع آن سی ذراع است بعضی خاک ریز و پاره ای سنگ بست به اتمام رسید، و نهر آن اقلا عرضش چهل ذرع است و مالا مال جاری و سیال گردید. چنانکه الیوم بحمداله بلوکی است معتبر مشتمل بر خوارج و مراتع و موضعی است بر سواحل رود ارس کثیر المنافع بلکه عالمی است مشحون به خیرات در برابر ناصیه شرور واقع.

(۱۱) و دیگری صفی آباد است محیی موات عدیده و مسلط بر چهار قشلاق و دهکده که از کثرت آب و گیا به جنات اربع دنیا برابرنند، بلکه در نفاست گندم و سایر حبوب و ثمار با جنت آدم همتا و ممسر. و آن نهری است زیاده از يك فرسخ که واصل است میان آب سیاه و اوچ گلیسا. و مبداء آن بندی است خاکی همچو

پیکر انسان که از نی و چوپ شریان و استخوان دارد. و منتهای آن سدیست از آهگک و سنگک که هرکه بیند ردم حدید سکندر پندارد. و طولش اکثر از صد ذراع و عرضش قریب ده ذراع و دوازده ذراع که مانند قلاع حصین به برجهای متین مستظهر است، و عمقش به حدی که در کمی آب عبور از طرف بالای بند مشکل و متعذر. و از آنجا جداول و انهار به قری و مزارع منشعب میشود، چون آب بقاء و ماء الحیة که از مقسم فیض الهی در مجاری عمرهای دراز جاری است، تا چند فرسخ به نبات و حیوان میرسد.

(۱۲) و از مستحدثات همت فلك نعمتش در آن ناحیت باغی جنت آسا و عمارتی بهجت افزا است که از آن آب کوثر جدول به خود سردارد، بلکه سرلوح پرگلیست که مصور فطرت در فوایح آن دشت بیاض و صفحات پر جدول آن صحاری طرح افکنده، به خانه قدرت مینگارد. و آن حدیقه ایست حاوی به فواکه گوناگون، و روضه ایست به گلهای رنگارنگ مشحون، دیده بادامش در تماشای گلهای رعنا معو و حیران [۲۶۸] و دهان غنچه مشک فامش در خیال بوسه ساق درختان چهر امردامرود بر فراز درخت چون طلعت مسیح در آغوش مریم نیک بخت روح افزا، و نخل زمردپوش سبب به دلیلی آب حیوان همچو خضر بر سر راه خیابان پای برجا. شاهد شفتالو به کام رندان بوس و کنار طلب از اوج استغناء سرفروود آورده، و عذرای تانک از طارم کبریا و هودج ناز با هزاران شوخ چشمی برقع برگت یک سو فگنده، در پرده آغاز خودنمایی کرده. خیابانش چون صراط مستقیم بهشت برین یا سواء الطریق شرع مبین است. هر طرف گلهای محمدی بر فراز گلبن سبز فام از مشکات کثیر الانوار «الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا» چهره گلناری بر افروخته، چون سالکان طریقه نوربخش مظهر تجلیات جمالند. و هر جانب



جدول آب روان از عکس گل‌های الوان چون روان سلسله نقش‌بندان در مشاهده غیب و مثال.

(۱۳ و ۱۴) و برین قیاس دو نهر دیگر در ناحیه سورملواز رود ارس برداشته در صحاری و غفار آن بلوک اجراء و مواضع معتبر به آنها آباد و احیاء کرده‌اند.

(۱۵) و این انهار اربعه سوای مزارع جزئیه و مواضع متفرقه است که از چشمه‌ساران معدلتش صورت معموری پذیرفته، و در وجه موجب و مرسوم عساکر تعیین یافته، و از محصولات آنها موازی چهارصد نفر که بر وفق حدیث «خیرالبرایا اربعة مائة رجل» عقده‌ای است معتبر و لشگری عظیم‌الخطر برقشون قدیم ایروان افزون گشته است.

(۱۶) دیگر از مآثر همتش عمارت و باغ واقع در سرچشمه قرقبلاغ است. و آن موضوعی است از اعجوبه آفاق، و منزلی است از مساکن بیلاق، که هر قدر سلسل عذب نفس از مخارج چشمه‌ساران مخارج بیست و هشت حرف فوران و جریان کند، به حرف يك عین تنها از آن چشمه‌های ذخار وفا نخواهد کرد. و هر چند سبزه خط در چمنهای کاغد از رشحات اقلام دمیدن گیرد به تصویر گل زمینی از آن مرغزار کفایت نخواهد داشت. و شرح شمه‌ای از آن سرچشمه که ماء معین از میم و عین اسامیش یعنی چهل چشمه و قرخ‌بلاغ به هر زبانی جاری است، و بر حسب «الاسماء تنزل من السماء» این نکته چون نم فیض سحاب در ته سبزه حروف این اسامی متواری، آنکه در سه فرسخی قلعه مبارک نزهت گاهی است پر آب و گیا، و کوهستانی است معتدل الهواء از چهار جانب محدود به قرای مشهور و مواضع [۲۶۸ پ] معمور و از کوهی که مشرق آن مکان است آبی روشن همچو صبح مسفر از سنگ سیاه سحرگاه منفجر

شده رو به مغرب روان است. و بر سر چشمه دریاچه سنگی است که مجمع میاه دریا مثال آن نیابیع و منابع است. و از فواصل آن بحیره آسیاها چون فلک در گردش است، و از جنبش هرچرخه نهری چون مد زمان در تجدد و افزایش. و آبهای صاف در غایت پرودت و عذوبت و هوای شفاف در نهایت بساطت و رطوبت. ماهیان آن دریاچه صاف بسکه خودرا در شبکه سایه موج دیده اند، از شست صیاد رمیدن نمیدانند. و مرغابیان آن بحیره شفاف گاهی که از خوف جوارح غوطه ور شوند، از چشم دشمن غایب شدن نمیتوانند. خالهای الوان برتن سیمین ماهیان نقطه زیر شرار و سوختگیهای مار است که از صفای آب و شعاع آفتاب چون پنبه در زیر بلور آتش گرفته و از تبدیل مکان و افراط پرودت آب انطفاء پذیرفته. القصة در آن عرصه دلنشین و نزهتگاه بهشت آیین امراء سابق جهت مضراب خیام به تسویه زمین اکتفاء کرده بودند، و موسم بیلاق راکه خالی از باد و باران نمیتواند بود گاهی به کلفت خاطر و تشویش حواس بسر برده، مهندس فکرت و معمار همتش قابلیت آن مکان را ضایع نگذاشته، باغات وسیع و عمارات منیع رفیع طرح انداختند. و بر لب دریاچه تالاری محدود به حجره های طنابی و صفهای مهتابی درغایت روح و فضاء ساختند، چنانکه بر پشت خاک و در بطنه آب کشوری و اقلیمی برعوالیم حسن و مثال افزوده شد.

(۱۷) و هم در یکی از قرای آن ناحیه قصری منیع و قوش- خانه ای وسیع بنا کردند. و آن آشیانه دولت را چون مرغان «اولی اجنحة» ملک در «جنتین مدهامتین» فی مابین دوباغ جدید تمهید و تشیید فرموده، رفعت آن صرح جدید و قصر مشید را بر درجات و کار نسرين چرخ افزودند. حاصل کلام آنکه در هر جا

صورتی و گمانی که از نهان‌خانه عنایت نامزد استعداد قبول عالم اکوان است به الهامات غیبی متفطن گشته، در افاضه آن معدوم و مجد است. صاحبان انصاف و مردم بی‌میل و اعتساف دانند که درین زمان قلیل توفیق این مساعی جمیل بی‌معاضدات تاییدات رحمانی و عنایات خاصه یزدانی مقدور هیچ سعادت‌مندی نیست. [۲۶۹ ر] (۱۸) و از بس که خیرش به غیر متعددی است آثار سعادتش در غیر این ولایت سرایت کرده، در قصبه مرند که منزلی مشهور است، و مسافران را تجاوز از آن مکان متعذر و غیر مقدور، با آنکه خطه ایست آبادان و معموره ایست در عداد امصار و بلدان، مهربانی سکان آن دیار و حسن صنع شریف و وضع آن قوم با غرباء و ابناء السبیل منحصر در نهفتن روی سخت و احتراز از ضیف و تنزیل است، لهذا همت مردانه و شفقت دولت‌مندانه به ابداء رباطی وسیع مصمم شد، و در اوایل سال سابق بدین خیر راغب و سابق شده، آن بقعه خیر را که هر ضلمش صد ذراع است طرح انداختند، و آن صد در صد را که مربع فتح و فیروزیست در عرض چند ماه به اتمام رسانیده، از همه کار پرداختند. و چون فی‌مابین مرند و معبر ارس کهنه رباطی خراب و منزلی مخوف بی‌توشه و آب هست، که مسافران و تجار به اضطرار از آنجا می‌گذرند، و آن مرحله را که زیاده بر ده فرسخ است، به هزار گونه مشقت بسر می‌برند، عزم جزم به تعمیر آن تعلق یافت که ان شاء الله از استقبال بهار و رسیدن موسم کار آن هم علاوه بقاع الخیر شود. امید که عن‌قریب در دفتر ثانی این کتاب که تحریر آن موکول است بر عنایت رب‌الارباب، در ابواب مبراتش معدود گردد، بمنه و جوده. صنف دیگر از نعم نامتناهی والطف بی‌قیاس الهی نسبت به نواب عالی‌جاهی پرورده خاندان شاهی مدظله اولاد نجیب‌الطبع ستوده خصال و فرزندان

بختیار بلند اقبال است.

نعم الاله على العباد كثيرة و اتمهن نجابة الاولاد

الحمد لله که بر حسب کلام وجیه «المولد سرا بیه» هر یک از نجای این دودمان در صورت و سیرت و علانیه و سریرت تفصیل اجمال جمال، و تفسیر آیات کمال این صاحب اقبالند. وکل واحد از اغصان این سرو اصیل و فروغ این شجره ظلیل، دوحه نونهائی مماثل و مشابه این نخله طوبی مثال، عدد کواکب این سپهر بلند به حذف نحوس از شمار سیارات فلکی خمسه یافته است. یعنی: نیرین و سعدین و عطارد و مسعود حساب و شهاب و کواکب این خانواده ارجمند چون خمسه آل عبا عقدی است میمون و کثرتی محمود.

از جمله دو نامدار گردون اقتدار خورشید اشتهارند. شمسن سپهر سر بلندی نیرین فلك ارجمندی مخصوصان حمایت یزدانی [۲۶۹ پ] منظوران عنایت خسروانی مقربان سریر جهان بانی مویدان اقبال آسمانی مطالع سعود نجات و بزرگی زادگی، منابع مکارم اخلاق و آزادگی، نامداران معارك جهاد، سرخیلان طوایف جیوش واجناد، آزادگان پسندیده شیم، بزرگ زادگان اعظم اکرم، صاحبان جاه رفیع و حسب منیع، که از اطالة القاب غنی و از اطناب نعوت و اوصاف مستغنی اند.

اعنی عالی حضرت قدسی فطرت کریم الاخلاق عمیم الاشتاق سیف صبیح الخد معركة شجاعت و صرامت، رمح رشیق القد میدان شہامت، دری فلك سعادت عطیه بخش ارباب حاجت، بهار پیرای گلزار جوانی انجمن آرای محفل کامرانی، ملاذ طوایف انام محسود اعظم کرام، امیر زادگی مقرب الخاقانی مشمول ترتیب سلیمانی، نظر علی بیک، ابقاه الله تعالی و ضاعف قدره.

و جناب مستطاب حمیده آداب نوباوه چمن اقبال غصن برومند  
 شجرهٔ افضال، مورد عنایت ظل‌اللمبی مقرب درگاه شاهنشاهی،  
 برازنده تشریف دولت افزاینده رایات شوکت، فروزنده مجالس  
 هوشیاران عقده‌گشای حوایح فروبسته کاران، مخدومی مهر  
 علی بیک طول‌الله عمره که درین عصر و زمان محامد آداب و مکارم  
 اخلاق ایشان مشهورتر از آنست که محتاج به اظهار باشد. ودلیلی  
 برصدق این کلام چون توجه تام خلیفه رحمان و سلیمان زمان  
 خلدالله ملکه ظاهر و آشکار است، و استحقاق این تربیت وموهبت  
 مسلم ابناء روزگار، بلکه بقاء و استمرار این دولت پایدار کافه  
 این خلق را مطلوب است، و دعای عمر و دولت این جوانان نیک‌خواه  
 و ردعشیات و اسحار اصحاب‌الذنوب. والحق در اردوی پادشاهی که  
 مرکز میل‌ارباب‌کمال ومجمع نامداران ابطال است بی‌شایبهٔ تکلفات  
 رسمی محامد اطواران بندگان حدیث الاسنان سرمشق هوشمندان  
 روزگار است. ومحاسن اخلاق و وفور کیاست و شعورشان درحکمت  
 مدنی و منزلی و تهذیب قوای علمی و عملی به تخصیص بلکه  
 شجاعت که فطری و ذاتی این دودمان عالی‌تبار است مسلم صفار و  
 کبار. علوشان ایشان مقتضی آن بود که صحیفه دعائی بنام نامی  
 هر یک جداگانه تألیف و تلفیق یابد و باز به‌موجب «نیه المومن  
 خیر من عمله» [۲۷۰] از فیض این سعادت خود را بی‌بهره نساخته  
 مکنون خاطرات که در سعد وقت شکر انعام آن مخادیم عظام را به  
 ادارساند، امید که عن قریب توفیق یابد.

دیگر از اولاد ذکور و بدور فایض النور این سماء جلال و  
 ایالت، عالی حضرت خورشید طلعت برجیس سعادت عطارد فطنت  
 بهرام صولت، خلف الصدق دودهای دولت، تازه نهال حدیقهٔ ایالت  
 و شوکت، صاحب عقل پیربخت جوان، امیرزاده عالی‌شان فضل

على بيك متعه الله بالبقاء و الحياة و وفقه فى اكتساب المكارم  
والحسنة، است که در محروسة ايروان است، کوكب مسعود وجودش  
از برج اقبال طلوع نموده و تاريخ ولادت با سعادتش و ابد(?) و  
ظهور و سطوع نور آن درى كثيرالسنة از افق مجد و اعتلاء، به  
این دو بيت ادا شده بود، هرچند در کتاب طالع مولود آن جناب که  
از دقایق افکار منجم سرکار است ثبت افتاد، در خزانه کتب نواب  
مستطاب مضبوط است، اما چون مشتمل بر دعای است، هرچند  
مکرر شود بهتر، تاريخ:

ولادت یافت چون فضل على بيك که عمرش باد تا باشد مه و سال  
برای سال تاريخش خرد گفت: «برآمد آفتاب از برج اقبال»  
(۱۰۷۸)

دیگر دو نفس قدسیه و طبیعت ملکيه اندلیکن منزلت آن مغدرات  
تتق استتار، و حرمت آن پردگیان سراق احتجاب، بیش از آنست  
که در حجاب اوراق کتاب و شبستان ارقام پرده نشین عبارات خفی  
توانند شد، بلی به وصفی که مبدء مباحات آباء و امهات است  
اکتفاء مینماید که: چون توجه نواب جهانبانی سلیمان الزمانی، عز  
نصره، به ابواب خدايگانی و امیرزادگان نه از جنس عادات و  
معارفات است که خسروان را با مقربان میباشد، بلکه شجره این  
محبت به اصول اصیل استحقاق ذاتی و فضایل کسبی و قرابت بسی  
استحکام دارد، و عطوفت و رافتی که از پادشاه زمان نسبت به این  
مخلصان فدوی نشان مشاهده میشود از عالم التفات و میل مردم به  
مردم نیست، بلکه محرکی از مقوله کشف و الهام دارد، لهذا به  
امضای قضای الهی و تنفیذ حکم عنایت [۲۷۰ پ] الله برطبق  
«هو الذی خلق من الماء بشر افجعله نسبا و صهرا» خلیفه رحمان

و ظل یزدان رابطه قرابهٔ قدیم را به علاقهٔ مصاهرت جدید تاکید دادند، و بروفق مضمون «هن لباس لکم» شعار و دثار محرمیت این سلسله با سلیمان زمان به وجود علیا حضرت بلقیس مکان یعنی: صبیئهٔ اولی که چون منعت به وصف کبری است از تاروپود نسب و سبب تالیف و تنسیج یافت، و آن در شاه‌وار در عقد منظوم خادمان فراش، و مقربان بساط پادشاهی متنظم کردید. امید که حق تعالی نتایج و اعقاب این خاندان رفیع الانساب را به حساب درازی آباء علوی مساوی گردانیده، هر یک در قطری از اقطار عالم فایض‌النور و ابدی‌الظهوری سازد:

اگرچه حق مقام در مناقب مخدوم زادگان عظام اطالئهٔ کلام و استقصاء مرام بود، لیکن عندلیب صریر این بلبل شوریده، و قلم شکسته تحریر به مشایعهٔ راقم حروف، که از گلزار این حصار بسته نگار، برجناح سفر حجاز آهنگ پرواز، و نی‌سوار بنان چون طفلان بی‌آرام در سحرگاه این رقعات شیرنگ به جانب شام عزم اولاج و جواز داشت، و فرصت آن نبود که همچنانکه شاید و باید در شان نونهالان این گلزار دستان سراید. فاما چون رقهٔ بندگی مانند طوق فاخته مشت وجود هیچ نمود را لازم ذات و پاره تن شده، لازم بود که به رسم وداع دعائی نثار این گل‌های آراسته و سرو بنهای نوخاسته سازد، لهذا به انداز قمریان ساده‌خوان چندکلمه‌ای ادا شده، حق تعالی ظل ظلیل‌شان را بر معارف دعاگویان ممدود و مبسوط داراد، بالنبی و آله‌الامجاد.

خاتمه. چون به هدایت علو موجهه و سبب باعث «و اما بنعمة ربك فحدث» شکر انعام و پاداش حقوق تربیت نواب عالی مقام نسبت به این خاکسار گمنام که از فیض سحاب رافت و سماء مدارار مرحمتش به صنوف امانی و آمال فایز شده، هم عطوفت استادی در

خدمتش دیده به کسب کمالات ممتاز است، و هم حقوق تربیت و خدایگانی به درجهٔ اعلیٰ رسیده، به منصب وزارت آن محسودامراء عظام بین الاقران مفتخر و سرافراز، بر ذمت همت فرض عین و عین فرض، و حقی لازم تر از قرض و دین داشت، که سبحةٔ ذکری که از مرور دهور گسسته نگرده و سلسله دعائی که به تجدد و انصرام زمان [۲۷۱ر] از هم نکسلد، نظم و ترتیب داده به حکم:

لامال عندك تهديها ولا حال فليسعدالنطق ان لم يسعدالمال  
فراخور قدرت و استطاعت به تقصیر و تساهل راضی نشود، و هر چند اهلیت آن در خود نمیدید آراستگی های ممدوح که احتیاج به ابداع معنی و تمویه مقال و اعمتال قوای متصرفه و خیال نبود تحریک و ترغیب مینمود. بنابراین در اواخر سال سابق که نوید تحصیل رخصت حج شنید به اداء حق بندگی و اتمام این عبادت تمام مصمم گردید، و در آن وقت از مباحث کتاب حسنه حسنیه دو سه باب چون هیولی صنایعی ناتمام نوشته داشت، و شکسته بسته ای از عالم یادداشت و فهرست مناصره (؟) و فصول با هزاران نقص و فصول مینگاشت، که مرة بعد اخیری اصلاح و تلخیص یابد، نزدیک به اوایل بهار و قریب به مبداء سال اودئیل هذه السنة عربیه اعنی عام خجسته انجام هزار و هشتاد و چهار شروع در تالیف و ترتیب این صحیفهٔ دعا نموده در ایامی که نبید باردشتادرته مینای فلک روی به آخر شدن نهاده، و مایدهٔ نشاط از پیکر حوت برتابهٔ افتاب آماده بود، نوبت دور ازمان به صهبای گلرنگ بهار میکشید، و قوت روح از بوی کباب حمل به مشام امل میرسید، روزگار که از تطاول سلطان دی هرشب طوماری دراز به شکوه سیاه میکرد، به میانجی خورشید اعتدال راضی شد، و فصول سال در دیوان قضا به



جواب سدید «ذلك تقدير العزيز العليم» رسید، به مهر مدور مهر غنون گشت، منشور رتق و فتق امور سفلی بنام عامل طبیعت و مدبر نامیه نفاذ یافت، و طلیعه شکر بهار از قدوم قبایل ریاح لواقع آشکار شد، قوس و قزح چون کمان گروهه بنادق ژاله بر یخ و برف ریختن گرفت، و جمرات ثلاث چون حمله فوارس جمرات عرب دود از نهاد بنی اصغر برف برآورد، نوعروسان اشجار به یاری بخت سبز گزند برق را به زمرد پاره و شاخ از خود رفع کردند، و اطفال سبزه نورسته از خوف نهیب رعد پنبه اقحوان در گوش نهادند، فاخته از شوق مرکب بهار روبه هرسو کوکو زدن گرفت، و مرغان چمن از گوشه و کنار به رسم استقبال بال و منقارگشوده آغاز دف و آهنگ زمار کردند، لاله برساق درختان بارور زنگله بند محمل نوبهار بود، و گلبن از بهر غنچه پردگی [۲۷۱ پ] هودج آرای محفه استتار، نقش بندان ربیع درکارگاه چمنها طرح زربفت نیلی دیبا فگند، و نساج طبیعت از تاز و پود شعاع و مخمل دوخابه سبز تنسیچ کرد، سرو آزاد قبای گردآلود چون حواریون شست و شو داد، و گرده نیلوفر چون قوم موسی بر روی آب فوج فوج به جلوه درآمد، بنفشه چون خیل مور روی دشت فرو گرفت، و شکوفه چون سپاه ملخ در جوف هوا به پرواز آمد، آب از حشایش ریشهای کهن آتش لاله و گل برافروخت، و هوا از پرمایگی عطار چمن به نشر مشك ختن چون باد دستی پیش گرفت، فتات نقره و طلا از تاثیر حرارت هوا در بوته گل زرد و نسترن گداز و انعقاد پذیرفت، گل تاج رز سرخ به مروارید شبنم غلطان ترصیح دارد، مازون چتر خسروی بر فراز سریر گلبن برافروخت، گل رعنا صعن باغ را به قندیلههای الوان آیین بست، ارغوان خون در محبت نوبهار به جوش

آمده، از مسام پوست برون تراوید، تاك را همچو مستان ذوق شلایینی برپا کرد، و شقایق به رسیدن تریاک از سر بیخ قبای نار برآمد، افویق سحاب دهان طفلان غنچه را به ادرار البان شیرین کام ساخت، و از سرشاری منبع فیض الهی خاک در صورت خامه و نی فواره کشیدن بنیاد نهاد، زبان برگ درختان به تلاوت «فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها» گویا شد، بیدموله که چون صوفیان متاله در پس زانوی ریاضت غنوده بود، به اذان مرغان سحرخوان آگاهی یافته، سجده شکر بخشنده حیات به ادا رسانید، و چنار که از تعدی جبار شتاسبجه بار از کف نهاده پنجه در آستین کشیده بود، دست به دعای حکام عدالت آیین گشود،

فجر کنی النشاط و هام قلبی فان القلب تتبعه النفوس

القصة در چنین فصلی زبان خامه چون سوسن به نگارش این چمنهای رنگین کحلی شده، تا حال که عین خزان و غره شهر شعبان است، صفحات باغ و بستان در آیین خاتمه رنگین برگ درختان به تدریج این فصول ثناسمت تحریر یافته، متصل به زمان رخصت و هنگام زیارت وداع به انجام و اختتام رسیده، و با جهانی حسرت از محرومی خدمت و حرمان محاسن صحبت، این رقیمات پریشان را تسلیم نمود، که در غیبت این خاکسار سبب تذکار و یادگار باشد، نظم .

آهم چوسرو درچمن روزگارماند این مصرع بلند و بنا یادگارماند